

درباره‌ی "مقاله" با نگاهی تحلیلی بر مقاله‌ای از کتاب "دفت‌رچه‌ی خاطرات و فراموشی" اثر محمد قائد¹ - لذت خواندن "مقاله‌ی واقعی"

علی صدر

کلارنس هیو هولمن² - استاد و پژوهشگر ادبیات- در شرحی مبسوط از انواع فرم‌های ادبی و نوشتاری، به توصیف مقاله (Essay) نیز پرداخت و آن را متنی نسبتاً کوتاه در باب موضوعی مشخص دانست. هولمن بلادرنگ هشدار می‌دهد که به واسطه‌ی استفاده‌ی وسیع از این ترم³، نمی‌توان به یافتن هیچ تعریفی که مقبولیت یا رضایت همگان را به دست آورد، امید بست. سپس به شمردن انواع مقاله می‌پردازد و بعد از ردیف کردن بیست نام (هم‌چون توصیفی⁴، نقادانه⁵، سرگذشتی⁶، گزین‌گویانه⁷، تعلیمی⁸ و غیره)، اذعان می‌کند که این لیست کامل نیست و می‌شود به آن افزود. در ادامه مدعی می‌شود یک تقسیم‌بندی بسیار ساده اما کاربردی، دوگانه‌ی مقاله‌ی رسمی⁹ و غیررسمی¹⁰ است. البته، معنای عام عنوان غیررسمی نباید سبب فریب‌خوردگی شود که با متنی سرسری مواجهیم.

هولمان توضیح می‌دهد که مقاله‌ی غیررسمی را گاهی مقاله‌ی واقعی¹¹ هم می‌نامند. در توصیف هولمن، کیفیاتی نظیر دارا بودن جنبه‌های شخصی (هم‌چون خودآشکارگری، و تجربیات و سلیق شخصی)، شوخ‌طبعی، ظرافت سبک، ساختار متلاطم و نامنظم، با درون‌مایه‌ای بدیع و نامتعارف، تازگی در فرم، رها از تظاهر، از خصوصیات مقاله‌ی غیررسمی است. مقاله‌ی رسمی اما، طولانی‌تر، جدی‌تر، منظم‌تر و از ساختار منطقی منسجم‌تری برخوردار است. در نظر هولمان، همین تمایز ساده نیز خالی از کشمکش نیست و کشیدن خطی دقیق میان مقاله‌ی رسمی و غیررسمی هم گاه ناممکن به نظر می‌رسد. حتی اندازه‌ی مقاله گاه در حد بحثی کوتاه است و گاه به درازای یک فصل از یک کتاب. ریچارد نورکوئیست¹² - استاد ادبیات دانشگاه جورجیا- معتقد است از ابتدای ابداع مقاله در قرن شانزدهم، این گونه‌ی لغزنده از نوشتار، در برابر هر تعریف جامع و دقیقی مقاومت می‌کند.

تاریخچه‌ی این سبک از نوشتار به میشل دو مونتنی¹³ می‌رسد؛ نویسنده و فیلسوف فرانسوی قرن شانزدهم. مونتنی پس از فراغت از زندگی پرمشغله‌ی خویش، تصمیم به نوشتن و ارائه‌ی مطالبی در تحلیل نوشته‌های پیشین خود گرفت. آنها را در حدود 1580 و در دو مجلد تحت نام Essais که به معنای تلاش و کوشش است به چاپ رساند. انتخاب چنین عنوانی از سوی مونتنی اشاره به ماهیت تجربی این سبک از نوشتار در مقایسه با شکل سنتی متون فلسفی بود. افزودن عناصر شخصی به متن، شروع شکل‌گیری مقاله در قالب مدرن بود. مونتنی در بیانی نه چندان

¹دفت‌رچه‌ی خاطرات و فراموشی و مقالاتی دیگر - محمد قائد - نشر طرح‌نو، چاپ پنجم تیر 1399

² Clarence Hugh Holman

³Term (ترم را به اصطلاح ترجیح می‌دهم، چون ترم اشاره به اصطلاحی است که در یک زمینه‌ی مشخص کاربردی فنی و تعریف‌شده دارد و با معنای عامش متفاوت است)

⁴ Descriptive

⁵ Critical

⁶ Anecdotal

⁷ Aphoristic

⁸ Didactic

⁹ Formal

¹⁰ Informal

¹¹ True essay

¹² Richard Nordquist

¹³ Michel de Montaigne

متواضعانه اما روشن‌گر اعلام کرد "خود" اساس کتاب خویش است و بدین‌ترتیب بر نقش پررنگ نگاهی شخصی در ساخت مقاله تاکید کرد. مجلد سوم این مجموعه به موضوعاتی پرداخت که عناصر شخصی و رهایی از کلیشه‌های رایج در نوشتار فلسفی را بیش از پیش نمایان می‌کرد؛ در باب فراغت، در باب خوابیدن، در باب دروغگوها، در باب عطر و بو، و موضوعاتی از این دست.

کمتر از دوده بعد، فرانسیس بیکن¹⁴ با وام گرفتن همین عنوان، برای اولین بار در زبان انگلیسی و در سال 1597 اولین مجموعه مقالاتش را به چاپ رساند. چاپ اول با ده مقاله توجه بسیاری برانگیخت که نتیجتاً به چاپ دوم با 38 و چاپ سوم با 58 مقاله انجامید. مقالات بیکن، به تدریج طولانی‌تر شدند، به شفافیت و پرمایگی‌شان افزوده شد و از غنا و فصاحتی قابل ملاحظه برخوردار شدند که به نویسنده موقعیتی ویژه در ادبیات انگلیسی‌زبان بخشید. در نظر هولمان، پس از بیکن و در محدوده‌ی قرن هفدهم، به گسترش و غنای مقاله‌ی غیررسمی چندان افزوده نشد و آنچه بیشتر شهرت یافت، عموماً در زمره‌ی مقالات رسمی گنجانده می‌شود؛ متن مشهور آریوپاجیتیکا از جان میلتون¹⁵، آناتومی مالیخولیا از رابرت برتون¹⁶ و رساله در باب فهم انسان از جان لاک¹⁷، همگی در این دوران نوشته و در گنجینه‌ی مقالات ارزشمند انگلیسی زبان تثبیت شده‌اند.

قرن هجدهم سرآغاز تولد شکل دیگری از مقاله‌نویسی بود که تحت عنوان مقاله‌ی دوره‌ای یا گاهنامه‌ای¹⁸ شهرت یافت. چهره‌هایی نظیر ریچارد استیل¹⁹ و جوزف ادیسون²⁰ از شاخص‌ترین نویسندگان این سبک از مقاله بودند؛ خلاصه‌تر در اندازه، متناسب‌تر با روح وقایع روز، کم‌عمق‌تر در بحث، غیررسمی‌تر در لحن و شیوه، استفاده‌ی بیشتر از شوخ‌طبعی و طنز، و تنوع در موضوعات از خصوصیات این مقالات بودند. به مرور و با تنوع در سبک‌های مختلف مقاله‌نویسی، نویسندگان بیشتری دست به قلم بردند و بخت خویش را در این‌گونه از نوشتار آزمودند، از دیکنز و جورج الیوت²¹ تا ویرجینیا وولف، آلدوس هاکسلی²² و دیگران. قرن نوزدهم، مجال‌ی دوباره به مقاله‌ی رسمی داد و مقالات تأثیرگذار متعددی درباره‌ی موضوعات تاریخی، زیست‌شناختی، دینی و اخلاقی نگاشته شد.

در نهایت و آنچنان‌که هولمان جمع‌بندی کرده، می‌توان مقاله‌ی رسمی را به اشکال مختلفی در نظر آورد، از (Article) در مجله‌ای جدی، تا رساله‌ای علمی یا فلسفی که به کتاب بیشتر می‌ماند تا مقاله. تکنیک نوشتن چنین مقالاتی بیشتر به متنی نظری شبیه است و وجه ادبی آن از اهمیت چندان‌ی برخوردار نیست. استحکام، ساختار منسجم و دقیق، شفافیت و پیوستگی در متن، از ویژگی‌های چنین مقالاتی است. می‌توان تمامی مقالات آکادمیک، به ویژه در دوران جدید و قرن بیستم به بعد را در چنین تعریفی طبقه‌بندی کرد. در سوی دیگر، مقالات غیررسمی، از ظرایف ادبی و گستردگی موضوعی بیشتری برخوردارند، نویسنده در آن آزادی عمل بیشتری دارد و در اسارت قواعد سفت و سخت و دست‌وپاگیر متون رسمی نیست، طعم و بوی نگاه فردی و سلیقه خویش را با متن می‌آمیزد و از ترکیب چنین ویژگی‌هایی به همراه دقت نظر اما ظرافت و شوخ‌طبعی، مقاله را چونان ژانری ادبی می‌بیند.

¹⁴ Francis Bacon

¹⁵ Areopagitica - John Milton

¹⁶ Anatomy of Melancholy - Robert Burton

¹⁷ Essay Concerning Human Understanding - John Locke

¹⁸ Periodical Essay

¹⁹ Richard Steele

²⁰ Joseph Addison

²¹ George Eliot

²² Aldous Huxley

حال که اشاره‌ای به (Article) شد (که آن نیز در فارسی مقاله ترجمه می‌شود)، برای جلوگیری از ابهام، به اختلاف این دو اشاره‌ای کنیم. در نظر نورکوئیست، اهمیت (Article) در اطلاعاتی است که در خود دارد، حال آنکه درخصوص مقاله (Essay)، لذت خواندن و خواندنی بودن به مراتب ارزشی بیشتر دارد؛ به بیانی دیگر سبک نگارش، فرم و شیوه‌ی بیان در (Essay) موقعیتی برجسته دارد، و هدف صرفاً بیان مطالبی چند و ارائه‌ی اطلاعاتی به خواننده نیست. از سویی، (Essay) در ظاهر و ساختار دارای نوعی بی‌شکلی و بی‌ترتیبی است و قرار نیست شبیه به متنی مرتب و منظم به نظر آید. نورکوئیست تأکید می‌کند در عین این ساختار نامنظم و متلاطم، هر یک از مقاله‌نویسان صاحب‌سبک از اصولی مشخص برای سازمان‌دهی متن خویش بهره می‌برند و این‌گونه نیست که متن‌شان به هرجهتی کشیده شود. برای رفع ابهام تأکید می‌کنیم که در این متن، مقاله یعنی Essay مگر آن‌که جایی نوشته شود منظور Article است.

نورکوئیست ادامه می‌دهد که لحن صمیمی، کمی نزدیک به زبان محاوره و شخصی مقاله معرف قوی‌ترین وجه این ژانر است؛ یعنی بلاغت و فصاحت لحن مقاله‌نویس و حضور شخصیتش در متن. تجربه‌ی لحن مقاله‌نویس اصلی خدشه‌ناپذیر است و از قول ویرجینا وولف می‌نویسد که لحن و حضور شخصیت مقاله‌نویس، مناسب‌ترین و ظریف‌ترین، و در عین حال خطرناک‌ترین ابزار نویسنده‌ی متن است.

نورکوئیست مهم‌ترین تفاوت میان داستان و مقاله را در ارتباط میان خواننده و نویسنده می‌داند؛ در مقاله، فرض خواننده بر آن است که آنچه نویسنده می‌گوید واقعی است. نویسنده، تجربیاتی را تحویل خواننده می‌دهد: تجربیاتی که حقیقتاً رخ داده‌اند، و به همان شکلی که رخ داده‌اند. از قول جورج دیلن²³ -شاعر و ویراستار آمریکایی- نقل می‌کند که مقاله‌نویس در تلاش است خواننده را متقاعد کند که چنین مدلی از تجربه‌ی جهان هم معتبر است. در معنایی دیگر، خواننده‌ی مقاله هم به مشارکت در ساخت معنایی که مد نظر نویسنده است فراخوانده می‌شود، او نیز مفاهیم و جهان خود را به همراه می‌آورد. در هر حال و فارغ از هر نوع تقسیم‌بندی، انتظار بر این است که مقاله به لایه‌های زیرین امور بپردازد و روابط علت و معلولی امور را به بحث بگذارد، به قیاس و تضاد پدیده‌ها و دیدگاه‌ها توجه کند، استدلالاتی از زوایای متفاوت را در برابر یکدیگر قرار دهد، نگاهی کنجکاو و نقادانه داشته باشد و در عین حال خونسردی خود را حفظ کند.

آلدوس هاکسلی که خود از چهره‌های شاخص مقاله‌نویسی است در جمله‌ای مشهور نوشت: "چیز پشت چیز، مقاله وسیله‌ای ادبی است برای هر صحبتی درباره‌ی هر چیزی؛" تأکید هاکسلی بر آزادی عمل نویسنده آن روی سکه‌ی انتظاری است که خواننده دارد: غنای مطلب. در تلاشی برای توصیف تلاطم و بی‌ترتیبی مقاله و فرارش از نظم آهنین، بیکن آن را تفکرات پراکنده نامید، و ساموئل جانسون به آن عنوان یورش‌های بی‌قاعدگی ذهن داد. از سویی، حال و هوای مقاله گاه چنان به ادبیات در معنای استعاره‌اش نزدیک می‌شود که گویی صفحاتی است متعلق به زمانی شاعرانه؛ نمونه‌اش "مرگ شاپرک" از ویرجینیا ولف²⁴ که سرشار است از توصیفات مشهور نویسنده‌ی صاحب‌نام، با موضوعی معطوف بر جدال مرگ با شور زندگی. گاه با حفظ وجه ادبی و استعاره‌ی، چنان به وقایع تاریخی و سیاسی نزدیک می‌شود که تأثیری مستقیم بر درک خواننده از وقایع مورد نظر می‌گذارد؛ نمونه‌اش "کشتن فیل" اثر جرج ارول²⁵ که برای درک ماهیت استعمار مورد استناد قرار می‌گیرد و حتی بر اساس فیلمی کوتاه ساخته می‌شود. گاه نویسنده‌ای تلاش می‌کند به دور از الزامات کتاب‌هایش با زبانی ساده درباره‌ی موضوعات مورد

²³ George Dillon

²⁴ Death of the Moth by Virginia Woolf

²⁵ Shooting an Elephant by George Orwell

علاقه‌اش با خواننده حرف بزند، آنچنان‌که کُرت فنه‌گات، پیامی از مرد بی‌وطن²⁶ را نگاشته‌است، و یا صریح و رک، زبان سیاست را نقد می‌کند، آنچنان‌که ارول در متن درخشان سیاست و زبان انگلیسی²⁷ انجام داد.

در زبان فارسی، محمد قائد -نویسنده و متفکر معاصر- به توانایی و چیره‌دستی در مقاله‌نویسی مشهور است. تسلط به زبان انگلیسی و دسترسی‌اش به متون اصلی، مطالعات وسیع در حوزه‌های مختلف، نگاه نقادانه و قریحه‌ی ادبی از مشخصه‌های کارهای اوست؛ ترکیبی مناسب برای مقاله‌نویسی. عقاید و افکارش مخالفان و موافقانی دارد اما به تایید بسیاری از اهل فن، سبک او در نوشتن متمایز است، امضای خاص خودش را دارد، صیقل‌خورده و پرمات است، و سرشار است از طنز و مطایبه در لابلای بحث و استدلال. خواننده ممکن است با کل مقاله یا بسیاری نقطه‌نظرات مخالف باشد، اما متن را بیش از یکبار بخواند، چون دانش و بینش نویسنده در پوششی از ذوق ادبی گنجانده شده که خواندن متن را لذتبخش می‌کند. چنددهه مقاله‌نویسی و همکاری با چندین مجله و روزنامه‌ی نام آشنا در رزومه‌ی کاری او دیده می‌شود، اما برخی از مهمترین مقالات او در قالب کتاب "دفترچه‌ی خاطرات و فراموشی و مقالاتی دیگر" به چاپ رسید که الگویی دقیق از فن مقاله‌نویسی او به تصویر می‌کشد؛ کتابی که چند مقاله‌اش موضوع بررسی این نقد قرار گرفته‌است.

مقدمه‌ی کتاب، جدا از توضیحاتی درباره‌ی تعدادی از مقالات، حاوی نگاهی گذرا به تعریف مقاله (Essay) در نظر نویسنده است؛ با ارجاعاتی به نظریکی دو اهل فن و اشاره‌ای کوتاه به تاریخچه مقاله در غرب. در میان مقالات کتاب، "درباره‌ی نوستالژی" کوتاه‌ترین و "اسنوبیسم چیست؟" طولانی‌ترین است؛ کتاب رویهمرفته از چهارده مقاله تشکیل می‌شود. با وجود تعدد موضوعات که بسیاری از مقولات جامعه‌شناسی و به تعبیر صحیح‌تر روان‌شناسی اجتماعی را در برمی‌گیرند، کلیت مقالات معرفت‌رویکرد و دیدگاهی مشخص است که از درون آن می‌توان به مردم و جامعه‌ی ایشان نگریست و مسایل مورد بحث را از زوایایی تازه دید، و مهم‌تر از آن، صدا و لحن نویسنده را در روایت این تصویر وسیع و پهن‌آور شنید. لحنی که استوار است اما اصراری ندارد که حرف آخر را می‌زند؛ بیشتر حاوی پیشنهادهایی است برای متفاوت دیدن برخی امور آشنا. اما آنچه موضوع این مقاله است، نه آراء و عقاید مطرح شده در متن، بلکه اصول و قالب کار است، و به گمانم، از مهمترین وجوه کار نویسندگی محمد قائد به شمار می‌آید. در ادامه به برخی جزئیات می‌پردازیم.

آنچنان‌که گفته شد مقاله‌ی "درباره‌ی نوستالژی" کوتاه‌ترین متن موجود در کتاب است. مقاله حدوداً حاوی 2300 لغت، در 13 پاراگراف است، پاراگراف‌هایی که به طور متوسط حدود 12.5 خط دارند. با وجود چنین حجم کوتاهی، متن به 16 موضوع، روایت، داستان، واقعه یا شخصیت بیرون از متن ارجاع می‌دهد؛ نسبتی قابل توجه. پیش از آن‌که به تفصیل به جزئیات دیگر در ساختار این مقاله بپردازیم، صرفاً جهت مقایسه، نگاهی به همین کمیت‌ها در دو مقاله‌ی دیگر می‌اندازیم: "به مردگان نمره‌ انضباط بدهید و بگذارید استراحت کنند" (اختصاراً می‌گوییم "به مردگان...") و "اسنوبیسم چیست؟". مقاله‌ی "به مردگان...". دارای حدوداً 7000 لغت است، در 42 پاراگراف با متوسطی حدود 13 خط در هر پاراگراف؛ کل مقاله حدوداً حاوی 34 ارجاع به شخص، روایت یا وقایعی بیرون از متن است. این مقاله به لحاظ طولانی بودن در میانه‌ی "درباره‌ی نوستالژی" (کوتاه‌ترین) و "اسنوبیسم چیست؟" (بلندترین) قرار می‌گیرد. مقاله‌ی "اسنوبیسم چیست؟"، حاوی حدود 15 هزار لغت، در 108 پاراگراف است با متوسط 13.5 خط در پاراگراف. آنچه از مقایسه‌ی این اعداد می‌توان دریافت این است که اصول و ساختار مقالات فارغ از بلندی و کوتاهی متن، تغییری نمی‌کند و واضح است نویسنده در

²⁶ Dispatch From A Man Without a Country by Kurt Vonnegut

²⁷ Politics and the English Language

عین داشتن آزادی در انتخاب موضوعات، لحن، استعاره‌ها و استدلالات، در تکنیک نوشتن، از نوعی الگو پیروی می‌کند که به انسجام متون می‌انجامد. ابعاد مقاله مطابق با موضوع ممکن است کوتاه یا طولانی باشد، اما ساختار مقاله (نسبت کلمات، خطوط، پاراگراف‌ها و ارجاعات به بیرون از متن) به واسطه‌ی این کوتاهی و بلندی دچار بی‌نظمی نمی‌شود. نه کوتاه‌ترین مقاله دچار فقر منابع است و سرسری نوشته شده، نه طولانی‌ترین متن دچار خشکی بحث است و کسل‌کننده شده؛ نکته‌ای که نمی‌تواند با دیسیپلین نویسنده در رعایت حد بالای اصول مقاله‌نویسی بی‌ارتباط باشد.

اما گذشته از این اعداد و ارقام کلی، کمی به جزئیات یکی از مقالات می‌پردازیم و برای خودداری از طولانی‌شدن این متن، به سراغ مقاله‌ی "درباره‌ی نوستالژی" می‌رویم. به‌طور خلاصه این مقاله به پدیده‌ی نوستالژی می‌پردازد؛ در انسان به‌طور کلی و در روحيات ما ایرانی‌ها به‌طور مشخص. نویسنده پرسشی دارد: آیا واقعا گذشته آنقدرها که در احساس نوستالژیک ما به نظر می‌آید درخشان بوده؟ پاسخ به شکلی تلویحی خیر است، اما نقد حاضر قرار نیست به این موضوع بپردازد، مهم شکل پرداخت این مسئله در قالب مقاله است. متن با دو نقل قول شروع می‌شود. پاراگراف اول بدون حاشیه و مقدمه‌چینی نالازم، مستقیما به سراغ موضوع می‌رود، نکاتی را مثال می‌زند که نشان دهد حافظه‌ی ما، به‌عنوان بستر شکل‌گیری احساس نوستالژیک، چه اندازه پرخطاست، به نتیجه‌گیری می‌رسد و مطابق با آن، تعریفی معین و حدودا دوخطی از نوستالژی به دست می‌دهد. خواننده در انتهای پاراگراف اول می‌داند مفهوم نوستالژی در این متن (و در نظر نویسنده) دقیقا چگونه چیزی است.

پاراگراف دوم حاوی چند نمونه است تا بحث را روشن کند و خواننده با مثال‌ها آشنا شود، چاشنی مطایبه و طعنه در مثال‌ها به متن رنگ متفاوتی می‌دهد و از خشکی بحث و نزدیک‌شدن به متنی علمی-آموزشی جلوگیری می‌کند. نمونه‌ها در راستای بحث‌اند در همان پاراگراف دلیل طرح‌شان روشن می‌شود؛ به کمک آن مثال‌ها، جنبه‌های دیگری از مفهوم نوستالژی در خطوط انتهایی پاراگراف مطرح می‌شود. پاراگراف سوم حاوی مثال‌های تازه، در راستای بحث و به همراه دلایلی است در توضیح چرایی خطاها. لحن و نگاه نویسنده کاملا واضح است اما با فریاد اعلام نمی‌شود، یا به زبانی دیگر، می‌گوید چرا نظرش چنان است، بدون اینکه آشکارا بگوید نظرش چیست. پاراگراف چهارم دوباره در ارتباط مستقیم با پرسش اصلی مقاله است و دارای دلایلی دیگر به همراه دو نمونه‌ی تاریخی. تا اینجا، اتصال با موضوع اصلی مقاله لحظه‌ای قطع نشده، طنزی ظریف در اغلب مثال‌ها یا روایت‌ها از نمونه‌های تاریخی نهفته است. پاراگراف پنجم حدودا مشابه پاراگراف چهارم است و از همان الگو پیروی می‌کند، اما مثال‌ها متفاوتند. پاراگراف ششم، کمی لحن جدی‌تر به خود می‌گیرد و پرسش اصلی را از زاویه‌ای دیگر مطرح می‌کند، با ارجاع به دوچهره‌ی متفاوت ادبی. پاراگراف هفتم بلادرنگ به طرح پاسخ‌هایی می‌پردازد و لحن مقاله یک گام جدی‌تر می‌شود، استدلالاتی در توضیح مفاهیم طرح شده یک به یک ارائه می‌شود. وقتی مفهوم پیچیده و چندوجهی باشد، عموما از زوایای مختلفی دیده می‌شود، پاراگراف هشتم و نهم، طرح همین زوایای متفاوتند به مفهوم اصلی و مورد پرسش. مثال‌ها و نمونه‌های روشن‌گر مستقیما به موضع مقاله مربوطند. جدیت لحن حفظ می‌شود. اضافه شدن نمونه و مثال دیگر در پاراگراف دهم هم ادامه پیدا می‌کند. بحث یک گام دیگر روشن‌تر می‌شود.

پاراگراف یازدهم حاوی بازگشت‌هایی است، هم در لحن و هم در ارجاعات. در این پاراگراف و پس از چند بحث جدی، کمی طنز به لحن نویسنده بازمی‌گردد، ارجاعی داده می‌شود به نقل قول ابتدایی متن تا روشن شود دلیل وجود نقل قول چه بود، طنز ظریف در این بخش، در نهایت سادگی و دقت به کار می‌رود، نویسنده به انتخاب جملاتی از یک کتاب و قرار دادنش در جای درست در متنی تحلیلی، وضعیت طنزآمیز خلق می‌کند، بدون آنکه چیزی به‌طور مشخص "طنز" باشد یا جمله‌ای به‌تنهایی طنزآمیز، نقل شود. پاراگراف دوازدهم و سیزدهم، حاوی نگاه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت و متضاد است به اصل بحث، تنوع آرا مشهود است اما انتخاب مثال‌ها نشان می‌دهد نویسنده کجا نشسته و چه زاویه‌ی دیدی را می‌پسندد. حضور نویسنده، آنچنان‌که پیشتر در تعریف مقاله اشاره شد، کاملا

ملموس است. پاراگراف نهایی در کنار مرور چند دیدگاه متفاوت به پرسش اصلی باز می‌گردد و نویسنده با گفتن این عبارت که پاسخ سوال به جهان‌بینی ناظر بستگی دارد، منش منعطف خویش را نشان می‌دهد، اما در جملات آخر جهان‌بینی خود را تصویر می‌کند.

به طور خلاصه: از نخستین کلمات تا آخرین جمله، متن حتی برای یک لحظه اتصالش را با پرسش اصلی از دست نمی‌دهد (اصلی مهم آنچنان‌که هولمان شرح داده است). از اولین جملات خواننده می‌داند بحث بر سر چیست (شفافیت در متن)، مثال‌ها و نقل‌قول‌ها با توضیحاتی روشن‌گر و مرتبط همراه می‌شوند، همگی در خدمت گشودن پنجره‌هایی به اصل سخن. لحن مقاله با طنز، مطایبه و گاه طعنه همراه است، اما نه دائماً، قرار است لذت خواندن حفظ شود بی‌آن‌که به جدیت بحث صدمه بخورد. حرکت دائمی از مثالی به مثالی دیگر، از روایتی به روایتی دیگر نشان از تلاطم و لغزندگی در ساختار است، آنچه به نظر اغلب صاحب‌نظران از مشخصه‌های بارز "مقاله‌ی واقعی" است. "درباره‌ی نوستالژی" تنها یک نمونه است، اصول و ساختار مقالات محمد قائد کمابیش در تمام متونی که در این ژانر نوشته، به چشم می‌خورد. جریان روان بحث که در میان مثال‌ها و ارجاعات متعدد می‌لغزد و با طنزی ظریف به پیش می‌رود، به امضای او بدل شده است. مقالات قائد در شکل، زبان و لحن مقاله‌نویسی سلیقه خواننده را ارتقا می‌دهد، و برای نویسندگان به الگویی می‌ماند که هم پیروی از آن هوس‌انگیز است و هم مخاطره‌آمیز.